فهرست

[اصول / حجیت خبر واحد 2](#_Toc195377334)

[پیشگفتار 2](#_Toc195377335)

[تنبیه اول 2](#_Toc195377336)

[جمع‌بندی بحث ادله قرآنی 3](#_Toc195377337)

[ادله روایی 3](#_Toc195377338)

[روایت اول: صحیحه حمیری 4](#_Toc195377339)

[تطبیق روایت بر انظار چهارگانه 4](#_Toc195377340)

[احتمال اول 4](#_Toc195377341)

[احتمال دوم 5](#_Toc195377342)

[روایت دوم 7](#_Toc195377343)

[روایت سوم 8](#_Toc195377344)

[روایت چهارم 8](#_Toc195377345)

# اصول / حجیت خبر واحد

# پیشگفتار

# تنبیه اول

 تنبیه اولی که پس از آنکه متعرض ادله حجیت خبر واحد شدیم عبارت بود از اینکه در باب جعل حجیت در امارات حداقل چهار نظر وجود دارد؛ (حداقل می‌گوییم برای اینکه ممکن است چیزهای دیگری غیر از اینها وجود داشته باشد) این چهار نظر عبارت بود؛

۱- نظر نائینی: جعل طریقیت و علمیت و کاشفیت است.

۲- نظر آخوند: جعل منجزیت و معذریت

۳- نظر اصفهانی: جعل حجیت است

۴- نظر شیخ و بعضی از متأخرین: جعل مؤدی و حکم مماثل طریقی

هر یک از اینها در بین متأخرین هم قائلانی دارد.

عجالتاً در اینجا مروری به ادله حجیت خبر واحد می‌کنیم که ظهور آن‌ها با کدام یک از این چهار نظریه در جعل حجیت سازگار است.

و البته مباحث ثبوتی و تصویر اینکه مواجه با اشکال ثبوتی و عقلی هست یا نیست، محل بحث است که الان به آن نمی‌پردازیم.

قبل از ادامه بحث اشاره بکنم که هر یک از این چهار نظریه از نظر ثبوتی و تصویر عقلی محل اشکال قرارگرفته است و ما فکر می‌کنیم هیچ‌کدام از این اشکالات ثبوتی وارد نیست همه ثبوتاً قابل تصویر است.

مباحث بسیار دقیقی در تصویر ثبوتی این چهار نظریه در کتب اصولیین به چشم می‌خورد و مباحث خیلی دقیق است ولی تصور من این است که اشکالات ثبوتی به این چهار نظریه قابل دفع است.

هر چهار نظریه در مقام ثبوت مورد مناقشه قرار گرفته است و مخصوصاً مرحوم اصفهانی در اینجا نکات دقیقی مطرح کرده است و دیگران، تا به دوره‌های متأخر برسد، در منتقی می‌گوید منجزیت و معذریت ثبوتاً معقول نیست.

یا مرحوم اصفهانی گفته است جعل طریقیت و کاشفیت معقول است،

سخن ما که حاصل آن را عرض می‌کنیم این است که این چهار نظریه از منظر ثبوتی و در مقام تصویر ثبوتی و عقلی با اشکالی مواجه نیست و همه اینها قابل تصویر از ثبوت است.

اگر کسی این را گفت مباحث اثباتی خیلی مهم می‌شود که ببینیم ظهور ادله چیست؟

و الا اگر کسی در مقام ثبوت گفت طریقیت معقول نیست کما اینکه مرحوم اصفهانی گفت، یا منجزیت و معذریت معقول نیست کما اینکه در المنتقی آمده است یا کسی گفت حجیت معقول نیست کما اینکه در المنتقی و بعضی آقایان دیگر آمده است بر خلاف مرحوم اصفهانی که می‌گوید معقول است اگر کسی یکی از این صور را گفت معقول نیست ولی ظاهر دلیل گفت آن است، طبعاً از آن ظاهر دست برمی‌دارد، چون ظاهر چیزی است که معقول نیست و لذا از آن رفع ید می‌کند.

از این جهت است که ما در مقام ثبوت اگر قائل به استحاله بعضی از این چهار تصویر بودیم، آن وقت استظهارات در مقام اثبات باید با آن سنجیده شود.

اگر استظهارات به سمتی رفت در آن چهار نظریه که معقول نیست، طبعاً از استظهار دست برمی‌داریم. اما اگر کسی گفت همه اینها معقول است یا برخی را معقول دانست و استظهار او منطبق با آن معقول بود، اینجا این استظهار خیلی اهمیت دارد.

این که وارد استظهار شده‌ایم، در مقام اثبات و استظهار بحث می‌کنیم منتهی عجالتاً و اجمالاً عرض بکنم که به گمان ما در آن مقام اول و مقام ثبوت همه این فروض و نظریات قابل تصویر است و اشکال ثبوتی و عقلی ندارد.

لااقل می‌شود یک بازسازی انجام داد که با اشکال عقلی مواجه نباشد. روی این فرض این فرض را دنبال می‌کنیم.

با فرض اینکه مقام ثبوت مشکلی ندارد مقام اثبات را دنبال بکنیم.

# جمع‌بندی بحث ادله قرآنی

در جلسه سابق مروری بر آن ادله قرآنی و آیات شریفه داشتیم که عمده چهار پنج آیه مورد استدلال قرار گرفت که برخی از آن‌ها را قبول داشتیم

در آن آیات جمع‌بندی این بود که بعضی از آن‌ها ظهور یا اشعار قوی به سمت طریقیت یا کاشفیت دارد حداقل این است که در آیات ظهوری برخلاف طریقیت و کاشفیت نداریم. این حداقل است

# ادله روایی

در مورد روایات گرچه حدود بیست روایت را از جامع الاحادیث آوردیم و بررسی کردیم، یک دسته‌بندی در کلمات آقایان از جمله شهید صدر و خود کفایه نسبت به روایات بود، آن مفصل بود.

منتهی اینجا بعضی از روایات که دلالت آن قوی‌تر بود، مثل شهید صدر، صدور آن‌ها را در حد مستفیض و اطمینان‌آور می‌دانست، آن‌ها را نگاهی بیفکنیم.

مهم‌ترین آن‌ها صحیحه حمیری بود که حدود یک هفته آن را سنداً و دلالتاً بررسی کردیم.

## روایت اول: صحیحه حمیری

در صحیحه حمیری، آقای اسحاق بن احمد اشعری این‌جور نقل کرد که من از ایشان سؤال کردم «من أعامل، و عَمَّنْ آخُذُ، و قَوْلَ مَنْ أَقْبَلُ؟»[[1]](#footnote-1) من همیشه به شما دسترسی ندارم، با چه کسی ارتباط داشته باشم، از چه کسی مسائل و سخنان شما را دریافت بکنم؟ قول من اقبل؟ حضرت فرمودند که اَلْعَمْرِیُّ ثِقَتِی که عثمان بن سعید نائب اول است، «فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ فَعَنِّی یُؤَدِّی، و مَا قَالَ لَکَ فَعَنِّی یَقُولُ، فَاسْمَعْ لَهُ و أَطِعْ، فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» این در یک بخش بود و بخش دیگر هم بود که از امام عسکری این سؤال را پرسیده است که امام عسکری فرمود؛ «اَلْعَمْرِیُّ و اِبْنُهُ ثِقَتَانِ، فَمَا أَدَّیَا إِلَیْکَ فَعَنِّی یُؤَدِّیَانِ، و مَا قَالاَ لَکَ فَعَنِّی یَقُولاَنِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا و أَطِعْهُمَا، فَإِنَّهُمَا اَلثِّقَتَانِ اَلْمَأْمُونَانِ» اینجا پسر هم گفته می‌شود، همان تعابیر است منتهی آنجا مفرد بود و اینجا تثنیه است.

پاسخی که امام در اینجا فرمودند این بود که «ثِقَتِی، فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ فَعَنِّی یُؤَدِّی. فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ»

# تطبیق روایت بر انظار چهارگانه

اینجا ابتدائاً ممکن است با هر یک از آن چهار نظریه سازگار است که حضرت می‌گوید به او اعتماد بکن، اتکا بکن از باب اینکه او منجز و معذر است، یا حجت است یا کاشف است یا جعل مماثل است.

منتهی در اینجا دو احتمال و نظر از آن چهار نظر مدافع دارد.

## احتمال اول

آنکه در المنتقی است، ایشان می‌فرماید که این ظهور در جعل حکم مماثل طریقی دارد، وقتی شارع می‌گوید صدق العادل، یا خبر واحد را برای تو حجت قرار دادم معنا این است که مؤدی او را به عنوان حکم ظاهری طریقی جعل می‌کنم جعل مؤدی می‌کنم، جعل حکم مماثل ظاهری می‌کنم به عنوان یک حکم طریقی.

این را یادمان باشد که این نظریه که می‌گوید شیخ فرموده است و بعد در المنتقی تقویت شده است، می‌گوید شارع در امارات جعل حکم مماثل واقع می‌کند منتهی به نحو طریقی است که اگر واقعاً مماثل بود آن رسیده است و یکی است و یک اطاعت بیشتر ندارد و اگر نرسیده است نوعی معذوریت است

ولی جعل شارع همان مماثل است، منتهی به جای اینکه دویست هزار حکم را بگوید ظاهری و طریقی جعل کردم یک جمله می‌گوید، صدق العادل که مشیر به ده هزار حکم است.

به جای این که بگوید مطابق این خبر این حکم را جعل کردم، حکم ظاهری طریقی جعل کردم، مطابق مؤدای آن حکم ظاهری طریقی دیگری جعل کردم. چون این میسر نیست همه را در یک عنوان مشیر جمع کرده است، صدق العادل این نظریه‌ای است که اجمالاً از کلام شیخ استفاده می‌شود و محل بحث‌هایی است در استظهار از کلام شیخ ولی یک استظهار این است که در کلماتی مثل منتقی از این خیلی شفاف و برجسته دفاع شده است

گفته شده است این روایت به آن نزدیک است؛ حضرت می‌فرماید: «مَا أَدَّی إِلَیْکَ فَعَنِّی یُؤَدِّی» یعنی من تعبداً مؤدای او و منقول او را جعل می‌کنم. «مَا أَدَّی إِلَیْکَ فَعَنِّی یُؤَدِّی» این تعبیر البته نباید خیلی رهزن باشد که جعل مؤدا است.

ولی ایشان می‌فرماید در المنتقی این طور آمده است ممکن است در بعضی کلمات دیگر هم باشد که ظهور روایت در این روایت احمد بن اسحاق اشعری با جعل مؤدی و حکم مماثل طریقی سازگار است.

«مَا أَدَّی إِلَیْکَ فَعَنِّی یُؤَدِّی» نمی‌گوید این همان است که در واقع من می‌گویم، می‌گوید این در ظاهر می‌گویم «فَعَنِّی یُؤَدِّی وَ مَا قَالَ لَکَ عَنِّی فَعَنِّی یَقُولُ» یا در آنجا که تثنیه بود «فَمَا أَدَّیَا إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّیَانِ وَ مَا قَالاَ لَکَ فَعَنِّی یَقُولاَنِ» یعنی من می‌گویم آن را قرار دادم. این استظهاری است که ایشان اینجا دارند.

می‌گوید این ظهور در جعل مماثل و مؤدی به نحو حکم ظاهری طریقی دارد. منتهی در نقطه مقابل ممکن است کسی بگوید این روایت ظهور در طریقیت دارد، ظهور در جعل کاشفیت و طریقیت دارد برای اینکه اینها هیچ‌کدام دلیل نیست، مؤیداتی است که باید کنار هم قرار بگیرد

اولاً اینکه ظاهر اینجا این است که امام می‌گوید حرف او، حرف من است و ظاهرش این است که این در طول آن حکمی است که خدا دارد چون جعل حکم مماثل بگوییم یعنی خدا حکم مماثل را جعل می‌کند جاعل و مماثل اصلی خداست درحالی‌که اینجا این نسبت داده شده است که این حرف من را می‌گوید و حرف من را خدا تشریع کرده است. شارع خداست.

پس نکته اول این است که ظاهر روایت این است که حرف او حرف من به عنوان امامی که مبلغ هستم درحالی‌که در جعل حکم مماثل و مؤدی که نظر شیخ هست و در منتقی تأیید شده است، آن جعل شارع مقدس یعنی خود خداست.

این از این جهت که یک کمی پای استدلال به این برای جعل مماثل، سست می‌کند در حد یک مؤید.

## احتمال دوم

این است که ما ادّی یعنی ما نقل الیک، فعنی ینقل، آیا این می‌خواهد بگوید تعبداً می‌گویم مفاد آن را خدا جعل کرده است، یا اینکه ظاهر این است که از طریق او حرف من ثابت می‌شود؟

ظاهر دومی است نه اولی، شاهد این است که «فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ»

«فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» که در عرف گفته می‌شود معنای آن روی فرض این است که استدلال را قبول کرده باشیم و الا بعضی که می‌گفتند «فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» ظهور در این دارد که این خبری است که اطمینان‌آور است ولی ما می‌گفتیم انحصار به این ندارد و خبر ظنی را هم می‌گیرد

وقتی امام می‌فرماید «فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» و ثقه مأمون، وثاقت و مأمون بودن، وثاقت و امانت یک چیزی است که طریق است، می‌گوییم او ثقه است، امین است و امانت دارد، معنایش این است که یک چیزی را مفروض گرفته‌ایم می‌خواهیم این را طریق برای آن قرار بدهیم. نه اینکه تعبداً می‌گویم مطابق نظر او یک حکم ظاهری طریقی جعل می‌کنم.

این تعلیل و حتی قبل از تعلیل حتی اگر تعلیل هم نبود، می‌گفت آنچه او نقل می‌کند، استاد به کسی می‌گوید آنچه را که شاگرد نقل می‌کند از من نقل می‌کند.

من در ارتکاز خودم می‌روم و می‌گویم یک آقایی گفت این عضو دفتر فلان مقام عالی اعتماد نکن، بعد از خود آن مقام عالی سؤال کردم گفته است او مورد اعتماد من است، یعنی وقتی که آن آقا می‌گفت، آیا می‌خواست بگوید این معتمد نیست و امانت ندارد، قول او کاشفیت ندارد و من که در عالم عرفی خود آنجا بودم سؤال کردم گفت هر چه نقل می‌کند درست است و از من است، یعنی حکم مشابه و مماثلی قرار می‌دهدم می‌گویم این حکم مماثل ظاهری با آن است که آن مقام عالی در ذهن دارد که برای او منجز و معذر است. آیا این است؟ یا اینکه برداشت من بین خود و خدای خود این بود که یعنی این کاشف است. طریقیت دارد.

من به آن آقا که از مقامات امنیتی بود به من می‌گفت، از اول هم به او گفتم ما که دائماً با فلان مقام ارتباط نداریم، یک جایی مستقیم است و یک جاهایی هم مستقیم نیست باید بپرسیم و حل کنیم و پیش برویم باید اعتماد بکنیم.

دقت کردم دیدم بین حدسی و حسی فرق است، در حدسی ممکن است، آنجا محل بحث است آنجا شائبه‌ای دارد ولی در حسی اصلاً شائبه‌ای پیش نمی‌آید

کسی من را در نقل شخصی از یک شخصیتی به تردید انداخته است، بعد از خود آن شخصیت سؤال کردیم گفت او امین است و مورد اعتماد من است، آیا واقعاً کسی به ذهن او می‌آید که منجز و معذریت است، حتی منجز و معذر که آخوند می‌گوید یا به ذهن می‌آید که حکم مماثل ظاهری طریقی قرار می‌دهد؟ واقعاً این نیست.

در حدیث رفع، می‌گوید رفع عن امتی ما لا یعلمون، فرض این است که به واقع راه ندارد، می‌گوید رفع عن امتی

یا در استصحاب می‌گوید لا تنقض الیقین بالشک، مفروض می‌گیرد که الان هم شک دارد ولی در اماره این را مفروض نگرفت است که شک دارد، می‌گوید «فَإِنَّهُ اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» عمّن آخذ و ممن عامل، می‌گوید کذا برای اینکه فما ادّی

اول می‌گوید ثقتی، هم اول می‌گوید ثقتی و هم در آخر می‌گوید ثقتی محفوف به دو توثیق است. وسط این دو توثیق می‌گوید «فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی» این دیگر جعل مماثل نیست.

در استصحاب ممکن است، راجع به آن‌ها الان جازم نیستم ممکن است آنجا کسی یک جور حکم مماثل را بپذیرد، ولی جایی که مفروض شک نیست، می‌گوید ثقتی، «اَلثِّقَةُ اَلْمَأْمُونُ» وسط اینها می‌گوید «فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی»، این فاء متفرع بر ثقتی است.

نکته بعدی این است که «فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی» اگر همین‌جوری بود و محفوف به اینها نبود ممکن است به جعل مماثل و مؤدی نزدیک بشود این از یک سو

و از سوی دیگر اینجا غیر از اینکه محفوف است، فاء تفریع دارد، ثقتی، «فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی»، مورد اعتماد است، یعنی شخص موثق است یعنی حرف او یا اطمینان می‌آورد یا ظنی است که قابل اعتماد است.

بنابراین در این روایت مثل آیات ترجیح را با طریقیت می‌بینیم، اگر نگوییم ظهور آن با طریقیت است.

ما ادّی یعنی ما نقل عنک فعنی ینقل، چیزی که از من نقل می‌کند از من نقل می‌کند، انّه ثقة المامون، اگر دو طرف قبل و بعد و تفریع این بر آن، را در نظر بگیریم به نظر می‌آید خیلی مرجح آن کاشفیت و طریقیت است.

# روایت دوم

صحیحه عبدالله بن ابی یعفور است که از جامع الاحادیث نقل کردیم

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که می‌گوید «قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اَللَّهِ علیه‌السلام إِنِّی لَیْسَ کُلَّ سَاعَةٍ أَلْقَاکَ وَ لاَ یُمْکِنُنِی اَلْقُدُومُ وَ یَجِیءُ اَلرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا فَیَسْأَلُنِی وَ لَیْسَ عِنْدِی کُلُّ مَا یَسْأَلُنِی عَنْهُ»[[2]](#footnote-2) می‌گوید من همیشه دسترسی ندارم و کسی می‌آید و سؤال می‌کند، به همه این سؤالاتی که استفتاء می‌شود نمی‌توانم جواب بدهم

عبدالله بن ابی یعفور این را می‌گوید که خود او شخصیت بزرگی است، منتهی تعدادی روایات را در دست دارد و خیلی روایات در دست او نیست.

قَالَ فَمَا یَمْنَعُکَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ اَلثَّقَفِیِّ چرا به میراث او و روایات او مراجعه نمی‌کنی، چه چیزی تو را از آثاری که از محمد بن مسلم ثقفی به دست تو است باز می‌دارد؟

فَإِنَّهُ قَدْ سَمِعَ مِنْ أَبِی وَ کَانَ عِنْدَهُ مَرْضِیّاً وَجِیهاً، چه چیزی به ذهن آدم می‌آید؟ طریق است.

اینجا این را هم نگفته است که «فَمَا أَدَّی إِلَیْکَ عَنِّی فَعَنِّی یُؤَدِّی» معلوم می‌شود هسته اصلی مسئله این است، در آنجا که ما ادّی آورد، این یک نتیجه متفرع بوده است و الا پاسخ اصلی این است که انّه قد سمع من أبی، شما بخواهید اعتماد بکنید و کان عنده مرضیاً وجیها. او یک آدم شایسته‌ای بوده است، آدم شایسته مورد عنایت امام باقر علیه‌السلام و وجاهت پیش او یعنی وثاقت داشته است، امانت داشته است سخن او، سخن پدر من هست، یعنی طریق است یعنی کاشف است.

در منتقی اینها را نیاورده است، این را آورده است می‌گوید ظهور این از جعل مؤدی و مماثل، بالاست درحالی‌که اگر آن را با روایت عبدالله بن أبی یعفور ببینیم، هم روایت عبدالله بن أبی یعفور دلالت قوی دارد و هم اینکه به فهم روایت قبلی که صحیحه احمد بن اسحاق اشعری بود، کمک می‌کند.

اینجا که جعل طریقیت می‌کند معنا این است که آن خطاها را نادیده می‌گیرم.

# روایت سوم

روایت یونس بن یعقوب است، می‌گوید «کُنَّا عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اَللَّهِ علیه‌السلام فَقَالَ أَ مَا لَکُمْ مِنْ مَفْزَعٍ أَ مَا لَکُمْ مِنْ مُسْتَرَاحٍ تَسْتَرِیحُونَ إِلَیْهِ مَا یَمْنَعُکُمْ مِنَ اَلْحَارِثِ بْنِ اَلْمُغِیرَةِ اَلنَّصْرِیِّ»[[3]](#footnote-3)

می‌گوید به او می‌شود مراجعه کرد. این هم هست، البته دلالت این در آن حد نیست.

# روایت چهارم

توقیع اسحاق بن یعقوب از حضرت ولی‌عصر ارواحنا له الفداء آمده است که «أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ اَلْعَمْرِیُّ رَضِیَ اَللَّهُ عَنْهُ وَ عَنْ أَبِیهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ ثِقَتِی وَ کِتَابُهُ کِتَابِی».[[4]](#footnote-4)

اینجا چون مبنا را وثاقت قرار داده است به نظر می‌آید این باشد. بعضی از ادله دیگر نزدیک به این هست.

می‌گوید کتابه کتابی، نه مکتوبه مکتوبی، نه مؤداه حکم خداست، می‌گوید ناقل است و کاشف است.

این نمونه‌ای از روایات بود، تا آنجا که ما در روایات مراجعه کردیم، چیزی در روایات که به آن استناد کرد برای استظهار جعل مؤدی و انظار دیگر، چیز قوی دیده نمی‌شود درحالی‌که در نقطه مقابل برای طریقیت و کاشفیت در سه چهار تا از این ادله لااقل ظهوری نسبتاً قوی بر جعل حجیت و کاشفیت و طریقیت مشهود هست.

1. [الغيبة، الشيخ الطوسي، ج1، ص243.](https://lib.eshia.ir/15084/1/243/%D8%A7%D9%84%D9%92%D9%85%D9%8E%D8%A3%D9%92%D9%85%D9%8F%D9%88%D9%86%D9%8F) [↑](#footnote-ref-1)
2. [مستدرك الوسائل، المحدّث النوري، ج17، ص314.](https://lib.eshia.ir/11015/17/314/%D9%8A%D8%B3%D8%A3%D9%84%D9%86%D9%8A) [↑](#footnote-ref-2)
3. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج27، ص145، أبواب أبواب صفات القاضي ، وما يجوز ان يقضي به، باب11، ح24، ط آل البيت.](https://lib.eshia.ir/11025/27/145/%D8%AA%D8%B3%D8%AA%D8%B1%D9%8A%D8%AD%D9%88%D9%86) [↑](#footnote-ref-3)
4. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج27، ص140، أبواب أبواب صفات القاضي ، وما يجوز ان يقضي به، باب11، ح9، ط آل البيت.](https://lib.eshia.ir/11025/27/140/%D9%83%D8%AA%D8%A7%D8%A8%D9%8A) [↑](#footnote-ref-4)